

حکایت شن‌ها



رودخانه پرآپی که از کوههای چوان سرچشمه می‌گرفت، نواحی پسیاری را زیر پا نهاد تا به شن صحراء رسید. سعی کرد تا آن ناحیه را هم با جوش و خروش فراوانش زیر پا بگذارد، چنانکه با نواحی قبل کرده بود؛ اما بتدریج دریافت که لحظه به لحظه از خروشش کاسته می‌شود و شن‌ها، آپ رودخانه را به خود می‌مکند. رودخانه مطمئن بود که گذر از صحراء حکم تقدیرش است و باید این آزمایش را هم سریلند طی می‌کرد. در این اثنا صدایی از بیابان بدخاست و گفت: باد، بیابان را طی می‌کند، رودخانه هم می‌تواند چنین کند!

اما رودخانه متوجه بود که در هر صورت، شن‌ها دارند بشدت آن را می‌مکند، در حالیکه باد با پرواز پیروزمندانه خود بیابان را پشت سر می‌گذاشت. صدا گفت: اگر می‌خواهی به سبک همیشگی ات بیابان را رد کنی، چیزی از تو نمی‌ماند. یا باید رضایت پدهی بخارشوی یا باید تبدیل به یک مرداب گردد. باید بگذاری باد ترا به مقصد منتقل کند.

"چطور؟"

بگذار باد ترا چذب کند.

این پرای رودخانه مرگ بود. هیچ وقت تصور نمی‌کرد که یک روز بخارشود. نمی‌خواست هویت خویش را از دست بدهد، نمی‌دانست می‌تواند دوباره رودخانه شود یا نه؟ شن به حرف آمد و به رودخانه گفت: باد همه کارها را انجام می‌دهد. او ترا بخار می‌کند و به آن سوی بیابان می‌پردد. آنگاه از آسمان به زمین فرو می‌آینی، باران می‌شوی و از نوچان می‌گیردی.

حکایت شن‌ها

پیایان می‌پرد. آنگاه از آسمان به زمین فرو می‌آیی، باران می‌شوی و از نوچان می‌گیری.

چطور پدانم که حقیقت دارد؟

همین است. اگر هم باور نمی‌کنی، می‌توانی تبدیل به مرداب شوی، تازه باید سالها منتظر پیمانی تا مرداب شوی. در هر حال تو دیگر یک رودخانه خواهی پود.

صدای پیایان: قسمت اصلی وجود تو توسط باد پرده خواهد شد و تبدیل به رودخانه خواهد گشت. امروز هم به راستی سراسر وجود تو "رودخانه" نیست.

آنگاه رودخانه دستان خود را به سوی پاد دراز کرد و پاد نیز او را عاشقانه در آغوش گرفت و به دورها پرد. به محض اینکه به قله کوهی رسیدند باد از رودخانه جدا شد و حاصل این جدایی اشک‌هایی بودند که به شکل قطرات باران در آغوش کوه فرو می‌ریختند آنگاه صدای جوی پر آبی که از کوه سرازیر می‌شد به گوش رسید: اکنون به راستی دریافتم که هویت اصلی من چیست؟

حالا شاید معنی این مثل را بهتر پفهمید:

((راهی که رودخانه حیات هر انسانی از آن عبور می‌کند، پر شن‌ها نقش بسته است!))